

چند روایت از جهادگرانی که برای یاری رساندن به مردم، خود را به مناطق جنگ زده رساندند

مشق یکدلی در ایران همدل

گزارش
روز

معمومه و درویش
زین

حساب روزهای سومین جنگ تحمیلی از چهل هم گذشت و حالا به آتش بس رسیده ایم؛ جهادی که اسطوره و حماسه ساز کم ندارد. ارادت به وطن، شکل های مختلفی دارد؛ یکی با علم و تخصصش پای آن می ماند و یکی هم با جان و جوانی اش. حالا قرار است چند روایت شیرین از تلاش آن هایی را بخوانید که بی سروصدا خدمت می کنند، نامشان جایی ثبت نمی شود و بی چشم داشت، گره از کارهایی باز می کنند که سودش مادی و دنیوی نیست. آن ها غالبا با آدم های هم عقیده خودشان تشکیل تیم می دهند و آستین یا لامی ززند و وارد گود می شوند، هیچ وقت هم به شهرت و دیده شدن فکر نمی کنند؛ «جهادگران»، نام و عنوان و شهرتشان است؛ آن هایی که زیر یک پرچم ایستاده اند و باور و اعتقادشان بر این است که اتحاد به وجود آمده حول این محور، کمرنگ نمی شود. جنگ تحمیلی سوم، جهادگر کم ندارد. کانال های خبری فضای مجازی پر از هنرمندی های آن هاست؛ البته در سطرهای چند خطی این گزارش، نمی شود کامل از آن ها نوشت. اما همین مرور کوتاه هم غنیمت است.

هنوز سیراب نشده ام



ادامه می دهد: حدسم درست بود؛ با واکنش شدید همسرم مواجه شدم. گفت: «تهران خطرناک است. خودت بهتر می دانی که بچه ها چقدر به تو وابسته هستند. من همین طوری هم از پس آن ها پر نمی آیم. خدای ناکرده اگر اتفاقی برایت بیفتد، من چه کار کنم؟» هر طور بود، او را آرام کردم. فرمان برای ماندن یارفتنم، به قرعه کشی گذاشته شد. قرعه کشی کردیم بین بچه ها و انقلاب اسلامی. قرعه به نام انقلاب افتاد، برای خانم جای اماواگر نماند. چمدانم را بستم. نخواستم چشم در چشم هم شویم، مبادا پشیمان شوم و عازم شدم. بعد تعریف می کند: حالا که دارم با شما حرف می زنم، خوب است اعتراف کنم که این قبیل سفرها به سفرهای زیارتی می ماند و برای هر

نام گروه های جهادی را فهرست برداشته ام و تک به تک زنگ می زنم. برخی ها منتظر بقیه نمانده اند و کار جهادی شان را انفرادی انجام می دهند؛ مثل معلمی که از اولین سفر جهادی اش صحبت می کند. او یک هفته ای است که به خاطر مصدومیت پا از تهران برگشته است. در مرحله آواربرداری یکی از مناطق آسیب دیده است و نیاز به استراحتی کوتاه دارد. دوست ندارد نام و عنوانی از او برده شود. در همان مکالمه کوتاهی که بین ما ردوبدل می شود، به گفتن همین مختصر اکتفا می کند. ترجیح می دهد اول از حال و هوایش بگوید: «انگیزه و انرژی که از این سفر گرفتم، به اندازه ماه ها سبروسلوک منوی است. مهم تر از این با خیلی از گروه های جهادی که از شهرهای دیگر آمده بودند، رفاقت کردم و هم نشینی ها، رفاقتن را جدی کرد.»

می گوید: کاری انجام نداده ام که بخواهم برایش حرفی بزنم. می دانید اول و آخر خلاصه اش این بود که یکی از همکاران یک روز زنگ زد و گفت اهل کار جهادی هستی؟ قبل از آن هم تصمیم گرفته بودم. اما گفتن این جمله، مرا مصمم تر کرد. باید می رفتم. اما کارم گیر داشت؛ چون دو فرزند قدونیم قد دارم. می دانستم که رسیدگی به آن ها به تنهایی برای همسرم خیلی سخت است؛ به خصوص که بچه ها خیلی به خودم وابسته هستند و به خاطر همین، طرح کردن موضوع کمی برابم سخت بود. اما دل به دریا زدم و یک روز، سر سفره افطار یک راست و بدون هیچ مقدمه، رفتم سر طرح موضوع و گفتم می خواهم بروم تهران.

مردم، کمک های مالی را بیشتر کنند

و به کار می گیرد. پورعباس به این نکته اشاره و تأکید می کند که: اولویت کاری ما در شرایط عادی، رسیدگی به روستاهایی است که کمتر دیده شده اند و همان طور که قبل هم توضیح دادم، ظرفیت ها و شناسایی و از آن ها برای کمک به دیگران استفاده می کنیم. اما در شرایط جنگی، روال کار کمی متفاوت تر است. با توجه به نیازی که مردم در شهرهای جنگ زده دارند، از ظرفیت ها برای امداد رسانی به مناطق آسیب دیده استفاده می شود. ادامه می دهد: از پتانسیل های موجود در حوزه آواربرداری و نجات مصدومان استفاده می شود. البته انجام دادن برخی کارها، مستلزم پایان جنگ است؛ به عنوان مثال تابه حال شیشه های شکسته منازل مسکونی بارها مرمت شده است اما در حمله دوباره دشمن آسیب دیده اند. با توجه به هزینه ای که برطرف

همین تشنگی است که خیلی ها را پای کار آورده است و گروه های جهادی مختلفی پا گرفته اند. محمود پورعباس، یک پست سازمانی در حوزه پیشرفت روستاهای جهاد سازندگی دارد. خودش می گوید: معاون این مجموعه مردمی هستم که در همه حوزه ها فعالیت می کنند و براساس نیاز جامعه، وارد میدان می شوند. صحبت را از همین جا شروع می کند: «گروه های جهادی مختلفی از مردم ما در ارتباط هستند؛ وصف یک گروه و دو گروه نیست، تعدادشان زیاد است. براساس نیازهایی که هست، در حوزه های مختلف فعالیت می کنند.» او تعریف می کند: جهاد سازندگی یکی از مجموعه های مردمی است که سامان دهی گروه های جهادی را در حوزه های مختلف عهده دارند. حالا هم رابط بین مردم و مناطق جنگی است و ظرفیت ها را شناسایی می کند

رستم به میدان آمده



غلامرضا نجار
رؤنما نگار
ابن اسدی

بی آنکه لب بگشاید و چه رسا می گوید از ریشه، از هویت، از پیوند ناگسستنی انسان و خاک. در منطق رسانه ای و فرهنگی، چنین المان هایی را باید به مثابه «نشاندگان» خواند؛ دال هایی که مدلول های عمیق هویتی را فرامی خوانند. «وطن» در این خوانش، یک دال تهی نیست؛ سرشار از معناست، از خاطره های تاریخی، از اسطوره هایی که در تار و پود فرهنگ ایرانی تنیده شده اند. اینجاست که پای ابوالقاسم فردوسی به میان می آید؛ حکیم بزرگی که در شاهنامه، برای همه

روزهای تاریخ ایران، روایت معنا ساخته است. «وطن» که در سکوت ایستاده است، ناگهان ما را به میدان می برد؛ میدانی که در آن، رستم قدم برمی افرازد. رستم، تنها یک پهلوان اسطوره ای نیست؛ او پرساخته ای فرهنگی است که در دستگاه نشانده ای ایران، دالالت بر غیرت، مقاومت و پاسداری از مرزهای هویتی دارد. وقتی «وطن» سخن می گوید، درواقع یک شبکه معنایی را فعال می کند؛ شبکه ای که از اسطوره تا تاریخ، از ادبیات تا زیست روزمره امتداد دارد.

از منظر دانش ارتباطات، المان «وطن» را می توان یک «رسانه



دیده می شود و جای شکرگزاری دارد که ما مردم همراه و خوبی داریم. حجت الاسلام والمسلمین سروی در ادامه صحبت هایش، از هدف مشترک جهادگران می گوید که این بار یک تفاوت ویژه با دوره های گذشته داشته است: «جهادگران این بار علاوه بر نوع دوستی و همراهی با برادران و خواهران دینی شان، به خاطر خون رهبر شهیدشان به میدان آمده اند. می گویند رهبر شهیدمان، جانشان را برای ما فدا کردند و ما هم برای فدا کردن جانمان، آماده هستیم.» او از تیم جهادگران تهران در مشهد یاد می کند که عنوان «راویان جنگ رمضان» را دارند و هر شب در ۳۰ نقطه از شهرمان، راوی آن لحظه ها و صحنه ها هستند. البته دست خالی نیستند و یادگاری شهدا به عنوان سندی زنده همراهشان است؛ جزوه های دانشجویی و کیف و کفش و لباس ها و دفترهای خاطراتشان که از میان آوارها بیرون کشیده شده اند. بچه ای مسجدی، کارهای تدوین و مستندسازی را انجام می دهد؛ البته آن قدر رسمی و گسترده نیست که بخواهند از آن حرفی بزنند. گروه هایی که در قالب های غیررسمی اعزام شده اند.

گروه «راه سعادت مشهد» یکی از چند گروه جهادی زیرمجموعه فرستادگان امام رضا(ع) است که تا به حال چندین گروه را به تهران اعزام کرده اند. حجت الاسلام والمسلمین محسن سروی، عضو هیئت رئیسه مجمع جهادگران کشور است که رهبری این گروه را هم عهده دار است. می گوید: از واسطه جنگ تحمیلی سوم، سامان دهی گروه های جهادی را عهده دار شده ایم و در همان اولین اعلام برای ثبت نام جهادگران داوطلب، حدود ۳ هزار نفر با تخصص های مختلف اعلام آمادگی کردند که عازم پایتخت شوند و پیگیر هم بودند که زودتر نوبتشان شود. او ادامه می دهد: در این حرکت جهادی، رویکردهای متفاوتی مدنظر ماست؛ از کمک به نیروهای امنیتی گرفته تا تقویت ایست های بازرسی و کمک به نیروهای امداد و نجات، آواربرداری و برپایی تیم های تبلیغی. می بینید که فعالیت ها متنوع و گسترده است. اما از همان نخستین روزهای جنگ، هر هفته ۱۰۰ نفر با عنوان فرستادگان امام رضا(ع) راهی تهران شده اند. در مشهد و خراسان رضوی هم زمان با فعالیت رزمند های عزیز، اعزام انجام می شود. بیش از ۳ هزار نفر ثبت نامی داریم و متناسب با درخواستشان، افراد داوطلب رزومه ای می فرستند، مصاحبه می دهند و احراز هویت می شوند و بعد متناسب با توانایی که دارند، به مناطق درخواست کننده اعزام می شوند. به گفته او، تجربه دوره های مختلف جهادی نشان داده است که مردم ایران در مراحل سخت، فداکار بودن خودشان را ثابت کرده اند. دوران کرونا نمونه بارز آن است که حرکت های جهادی زیادی انجام شد. در همین جنگ تحمیلی سوم، صحنه های عجیبی را شاهد بودیم. من خودم به شخصه با افراد زیادی گفت و گو کردم و از حرف هایشان روحیه گرفتم؛ اینکه صاحب خانه ای ملک و خانه خود را از دست داده بود اما برای کمک به محله های دیگر آمده بود و می گفت اگر ۱۰۰ خانه هم داشته باشم، فدای این انقلاب و مردم می کنم. اتفاق هایی از این دست، زیاد در مناطق جنگ زده

سامان دهی هسته های مقاومت

البته این گروه هم برای افراد جنگ زده بی برنامه نیستند و موضوع اسکان آن ها را با قوت پیگیری می کنند. کار با همراهی فرمانداری انجام می شود و یک گروه پشتیبان هم دارند که اجاق و چور کردن غذا و دیگر برنامه ها را عهده دارند. همه این هایی که روایتشان از نظر گذشت، مزدی نمی گیرند و نفعی نمی برند، جز اینکه نامشان به عنوان جهادگر ثبت می شود و چقدر مایه افتخارند! آدم دوست دارد به احترامشان تمام قد بایستد و کلاه از سر بردارد و به وجودشان ببالد. ما چنین مردمی داریم.

زهره سوارکار اما حرف برای گفتن زیاد دارد؛ از فعالیت هایی که قرارگاه مردمی جنگ انجام می دهد. او نماینده مجمع ملی فعالان جمعیت خراسان رضوی است و از سامان دهی هسته های مقاومت محلی در مشهد، صحبت به میان می آورد که در مناطق مختلف شهری یا گرفته اند و با حضور کارشناس های مختلف در حوزه تاب آوری خانواده ها کار می کنند. او این موضوع را نیز گوشزد می کند که افراد متخصص و کارشناس براساس توانایی هایی که دارند، به عنوان راهبر شناسایی شده اند.

همیشه که نباید حرف زد. اتفاقا در روزگاری که هیاهو، جای معنا را تنگ کرده است، گاهی باید ایستاد و به «سکوت» گوش سپرد. این سکوت ها، هم معنا دارند و هم معنا سازند. المان ها ظرفیت هایی هستند که ساکت اند، اما حرف می زنند؛ آن هم نه زمزمه ای گذرا، که بیانی صریح، ماندگار و نافذ. چه بسیار گفته ها که در اذحام واژه ها گم می شوند، اما آنچه با زبان سکوت ادا می شود، بر طنین تر در جان می نشیند و دیرپا تر در حافظه جمعی می ماند و گاه - حتی - به نماد تبدیل می شود. در این میان، المان «وطن» که در مشهد قد کشیده است، از همین جنس است؛ سکوتی ایستاده که فریاد معناست. «وطن» در این قامت، خیلی فراتر از یک سازه شهری که یک متن فرهنگی است؛ متنی گشوده برای خوانش های بی پایان. اینجا «وطن» حرف می زند،

یادداشت